

متن پرسش

با سلام: بنده امام جماعت مقبره عارف بالله شاه حسین ولی تبریز هستم عرص کنم که استاد عزیز می خواستم در این مورد این عارف بالحق و بالله کتابی تنظیم کنم که خیلی ناشناخته است نه تنها در تبریز بلکه تو ایران خیلی ناشناخته است. لطفا راهنمایی کنید. منابع اصلا نمیدونم که از کجا باید شروع کرد. لطفا راهنمایی کنید. با تشکر

متن پاسخ

- باسمه تعالی: سلام علیکم: کار بسیار خوبی را می‌خواهید شروع کنید. اولاً: موضوع رابطه‌ی جناب شاه‌حسین ولی با علامه طباطبایی را باید به‌خوبی بی‌پروانید از آن جهت که آن عارف بالله مأمور رساندن حکم خداوند به علامه‌ی طباطبایی بوده‌اند و این نشان می‌دهد مرحوم شاه‌حسین ولی آماده‌ی چنین مأموریتی بوده‌اند و طلب چنین کاری را داشته‌اند که به اهل علم متذکر تضمین رزق‌شان شود [۱]. لذا اگر طلاب در سراسر کشور نگران رزق‌شان می‌باشند باید به سراغ مرحوم شاه‌حسن‌ولی بروند تا به آرامش لازم جهت ادامه‌ی کار برسند. ثانیاً: جناب شاه‌حسین‌ولی، مأمور بودند خود را به جهان معرفی کنند تا در حین حضور برزخی که دارند بتوانند دستگیری‌های لازم را بکنند زیرا در خود چنین امکانی را داشتند و مردم نباید از آن غافل باشند. ثالثاً: نظر بنده آن است که ایشان ما را به تبریز کشاند و لذا وقتی به طور ناخودآگاه از مقابل مقبره‌ی ایشان عبور می‌کردیم، نگاه چشم‌مان به طرف مقبره‌ی ایشان معطوف شد و ایشان ما را متوجه‌ی خود کردند. زیرا عزیزانی که بنده را به تبریز دعوت کرده بودند، خودشان از موقعیت مقبره‌ی ایشان اطلاع نداشتند و وقتی بالاخره بنده توفیق زیارت جناب شاه‌حسین‌ولی نصیب گردید، به قرآن تفأل زدم و با این آیه روبه‌رو شدم که می‌فرماید: «وَأَضِیْرُ نَفْسِكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» (کهف/۲۸) جان خود را همراه کن با کسانی که همواره پروردگار خود را می‌خوانند و طالب نظر و وجه او هستند. و معلوم است که از این آیه می‌توان برداشت نمود در کنار مقبره‌ی شریف شاه‌حسین‌ولی می‌توان مأوای خوبی را در زیر سایه‌ی پروردگار احساس نمود. عزیزانی که همراه بنده بودند نیز، به این امر اذعان داشتند. رابعاً: به نظرم خوب است که جنابعالی نوعی از تحقیق را از افرادی که به زیارت ایشان می‌آیند را شروع فرمایید تا احوالات آن‌ها، مطالبی تدوین شود و به کار سایر زوار درآید. موفق باشید

[۱] - مترجم [المیزان آیت الله موسوی همدانی](#) در جلد اول [تفسیر المیزان](#) با اجازه [علامه طباطبایی](#) داستانی را می‌آورد که در اصل عربی این تفسیر وجود ندارد. در آن داستان که از قول [علامه طباطبایی](#) است چنین آمده: «هنگامی که در نجف درس می‌خواندم برای من از تبریز ماهیانه‌ای می‌آمد و من با آن ماهیانه امرار معاش می‌کردم. یک وقتی که به علت اختلاف دو دولت ماهیانه ما قطع شد و پس‌انداز ما هم تمام شد. یک روز سر میز مطالعه نشسته بودم ناگهان همین فکر رشته افکار مرا پاره کرد که، تا کی تیرگی روابط بین ایران و عراق ادامه خواهد داشت، پولی نداریم و در غربتیم. به محض اینکه این فکر به نظرم رسید متوجه شدم که محکم درب خانه را کوبیدند. رفتم در را باز کردم، آقائی پشت در بود با محاسن حنائی و قد کشیده، عمامه‌اش فرم خاصی بود لباسش هم همین‌طور به محض اینکه در باز شد گفت سلام وعلیکم [جواب سلام را دادم- آن مرد گفت من شاه حسین ولی، خداوند تعالی می‌فرماید در این هیجده سال چه وقت تو را گرسنه گذاشته‌ام که تو حالا مطالعه ات را رها کردی و به فکر این افتادی که [روابط ایران و عراق](#) تا کی تیره می‌ماند و کی برای ما پول می‌رساند. خدا حافظ شما- من هم خدا حافظی کردم و درب را بستم آمدم تو، پشت میز نشستم آن وقت تازه سرم را از روی دستم برداشتم بعد چند سؤال برایم پیش آمد که آیا من با پاهام دم دررفتم یا همین‌طور که سرم روی دستم بوده این عالم را مشاهده کردم؟ جواب این سؤال برایم روشن نشد. سؤال دیگری که برایم پیش آمد این بود که آیا خواب دیده‌ام یا بیدار بودم؛ ولی برایم مسلم بود که بیدار بودم. سؤال سوم این بود که این آقا گفت شیخ حسین ولی یا شاه حسین ولی، ولی شاه بودن به قیافه اش نمی‌خورد، شیخ بودنش را مطمئن نبودم. این سؤال لاینحل بود تا اینکه برایم نوشتند بیا تبریز، صبحها طبق معمول در نجف بین الطلوعین به وادی السلام نجف می‌رفتم. در آنجا در تبریز هم قدم زنان می‌رفتم سر قبرها، در همین موقع برخوردیم به قبری که مشخص بود قبر محترمی است و حالی دارد، سنگ قبر را خواندم، دیدم بعد از احترامات زیادی نوشته مرحوم شاه حسین ولی، متوجه شدم که این همان آقائی است که در نجف آمده در منزل ما، تاریخ فوت را نگاه کردم دیدم حدود ۳۰۰ سال قبل است. یکی دیگر از مسائلی که روشن نشده بود این بود که شاه حسین ولی گفته بود خداوند فرموده ۱۸ سال تو را گرسنه نگذاشته‌ام ولی این تاریخ کجاست. چون حدود ۹ سال بیشتر نیست که در نجفم و حدود ۲۵ سال است که درس می‌خوانم. پس مبدأً این تاریخ کجاست. وقتی فکر می‌کردم متوجه شدم که درست ۱۸ سال است که من معمم شده‌ام و به لباس سربازی امام زمان (عج) درآمده‌ام. موسوی همدانی (۲۶/۰۸/۶۱)